

استعاره مفهومی وحی رسالی در قرآن کریم

علیرضا قائمی نیا*

شعبان نصرتی**

منا فریدی خورشیدی***

چکیده

وحی به عنوان واژه‌ای معرفتی در قرآن با بسامد بالا به کار رفته است؛ لذا بهره‌گیری از دانش‌های زبانی جهت فهم معنای وحی ضروری است. معناشناسی شناختی از جمله دانش‌هایی است که راه را برای کشف و تحلیل روابط درون‌متنی قرآن هموار می‌نماید. برای کشف مفهوم قرآنی وحی از یکی از قواعد معناشناسی شناختی یعنی استعاره مفهومی مدد گرفته‌ایم تا از رهگذر بررسی واژه وحی در قرآن به مفهوم‌سازی الهی در این باره نائل آییم و از تحمیل انگاره‌های غیرقرآنی جلوگیری گردد. قرآن برای بیان مفاهیم والای خویش مخاطب را از رهگذر امور مادی به تأمل در امور غیبی فرا می‌خواند. در نگاه قرآنی، نبی مخاطب کلام الهی و وحی فرایندی است که طی آن خداوند با نبی ارتباط برقرار می‌کند و محتوایی ارسال می‌گردد. مفهوم دریافتی نبی عیناً همان محتوای ارسالی خداوند است و نبی طی فرایند وحی، نقشی انفعالی دارد. وحی تجلی کلام و تکلم الهی است. ویژگی مفهوم‌سازی قرآنی، تأکید بر ارتباطی بودن فرایند وحی است که به کسب معرفت می‌انجامد؛ لذا وحی در قرآن تلفیقی از جنبه ارتباطی و معرفتی است؛ ارتباطی که از سنخ ارتباط کلامی است. مفهوم‌سازی خداوند از وحی غالباً از طریق الگوی گوینده- شنونده بیان شده است؛ بنابراین وحی سرشتی کلامی دارد. واژگان کلیدی: وحی، استعاره مفهومی، ارتباط، نگاشت، زبان‌شناسی شناختی.

۵
دین

استعاره مفهومی وحی رسالی در قرآن کریم

qaemini@yahoo.com

* دانشیار گروه معرفت‌شناسی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

nosrati546@yahoo.com

** استادیار گروه کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث.

faridi.m@yahoo.com

*** دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث (نویسنده مسئول).

تاریخ تأیید: ۹۷/۱۲/۴

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۲۳

مقدمه

وحی الهی یکی از پررمز و رازترین مسائل کلامی است که از دیرباز بدان پرداخته شده است. قرآن کریم نیز در آیاتی چند به موضوع وحی اشاره دارد. در این پژوهش برآنیم با الگوگیری از یکی از قواعد معناشناسی شناختی به موضوع وحی الهی پرداخته، به مفهوم‌سازی پروردگار از مقوله وحی نائل آییم. برای رسیدن به این مقصود از استعاره مفهومی کمک گرفته، به واسطه شباهت‌های موجود، میان دو قلمرو وحی الهی و قلمرو ارتباط پلی می‌زنیم. اصل وجود شباهت میان این دو قلمرو در بحث استعاره مفهومی بررسی می‌گردد.

متون دینی مانند هر متن دیگری از استعاره‌های مفهومی خالی نیست و شاید به‌نوعی استفاده از زبان استعاری در متون دینی ضروری‌تر از به‌کارگیری آن در متون دیگر باشد. از آنجاکه معارف دینی به دلیل ماهیت انتزاعی خود، خصلت استعاری دارند، می‌توان جهت ورود به معارف دینی از استعاره مفهومی به عنوان یک الگو استفاده نمود (قائمی نیا، ۱۳۸۸، ص ۱۲). قرآن کریم شبکه درهم‌تنیده‌ای از استعاره‌های مفهومی است که اساس اندیشه و جهان‌بینی قرآنی را تشکیل می‌دهند و استعاره‌های زبانی تجلیات همین استعاره‌های مفهومی هستند (همو، ۱۳۹۶، ص ۲۳-۲۴). همین امر ضرورت پژوهش در قرآن کریم از طریق روش معناشناسی را بر ما روشن می‌کند؛ چراکه در پژوهش‌های پیشین به استعاره مفهومی به عنوان یک الگو توجه لازم نشده است. در پژوهش‌های پیشین به روش سنتی عمل شده؛ اما در پژوهش حاضر سعی شده است با دقت در واژه وحی و کاربرهای آن در قرآن کریم، به معنای وحی و ساختار آن نائل آییم. جهت رسیدن به این مهم، استعاره‌های زبانی موجود در متن قرآن کریم بررسی گردیده است تا از رهگذر آن به استنباط استعاره مفهومی دست یابیم. بررسی وحی الهی با استفاده از قواعد معناشناسی شناختی این فرصت را برای مخاطب فراهم می‌آورد از رهگذر تحلیل روابط درونی قرآن درباره وحی، به چگونگی این فرایند دست یابد؛ چراکه رسالت ما کشف- و نه ساخت- فرایند و کیفیت وحی با استفاده از معناشناسی شناختی است.

الف) مفهوم‌شناسی

۱. استعاره در معنای کلاسیک

در ادبیات، استعاره یکی از صنایع ادبی محسوب می‌شود که نوعی تشبیه است و آن در شرایطی تحقق می‌یابد که از جمله تشبیهی، تنها مشبّه‌به به کار رود و مشبه، ادات تشبیه و وجه شبه حذف گردد (عبدالکریمی، ۱۳۹۳، ص ۲۱). استعاره را در سنت مطالعات ادبی گونه‌ای از آرایه مجاز نیز تلقی می‌کنند که علاقه آن شباهت است. در تفکر سنتی در باب استعاره، زبان استعاری، زبانی انحرافی است که در آن واژه‌ها در معنای اصلی خود به کار نمی‌روند و زبان استعاری بخشی از زبان قراردادی متعارف نیست و بیشتر در شعر و عبارات فصیح به کار گرفته می‌شود (Lakoff & Johnson, 1980, p.3/ Lakoff & Johnson, 1999, p.119).

۲. تفاوت دو رویکرد به استعاره

در باب استعاره با دو رویکرد کلاسیک و معاصر روبه‌رو هستیم. در دیدگاه کلاسیک، استعاره به عنوان شیوه بیان بدیع و شاعرانه تعریف می‌شود که طی آن یک یا چند واژه موجود برای یک مفهوم را خارج از معنای قراردادی برای بیان مفهومی مشابه به کار می‌گیرند؛ اما استعاره در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، مفهوم جدیدی پیدا کرده است. استعاره در زبان‌شناسی سنتی صرفاً ابزاری جهت زیباسازی زبان بود؛ اما در زبان‌شناسی جدید استعاره نشئت گرفته از تفکر بشری است (Lakoff, 1992, pp.202-203).

۳. استعاره مفهومی

زبان‌شناسان شناختی معتقدند استعاره صرفاً کاربرد ابزاری و زیبایی‌شناختی ندارد، بلکه در زندگی روزانه و تفکر انسان نقشی فراگیر دارد. در این دیدگاه استعاره به عنوان فرایندی ذهنی و شناختی مطرح می‌شود که استعاره‌های زبانی صرفاً نمود و شاهد آنها به حساب می‌آیند (Lakoff & Johnson, 1980, p.30). به اعتقاد آنان، متفکران سنتی از نقش و ماهیت معرفت‌شناختی استعاره غفلت کرده و به استعاره به عنوان موضوعی فرعی و جانبی نگریسته‌اند که باید این تفکر اصلاح گردد (Ibid, pp.3-5).

در نظریه کلاسیک بررسی استعاره به معنای بررسی اندیشه گوینده و نویسنده نیست، بلکه به معنای بررسی مهارت‌های زبانی و فنون ادبی است؛ لذا زبان‌شناسان شناختی نظریه جدید خود را بر پایه نقش معرفت‌شناختی استعاره پایه‌ریزی و عرضه کردند. زبان‌شناسی جدید استعاره را به نحوه مفهوم‌سازی مرتبط می‌داند و تحلیل شناختی از استعاره ارائه می‌دهد؛ لذا از آن با اصطلاح «استعاره مفهومی» (Conceptual Metaphor) یاد می‌کند.

در زبان‌شناسی شناختی با مطالعه فرایند شکل‌گیری استعاره، جایگاه استعاره از زبان به ذهن منتقل شد که خاستگاه آن را باید در چگونگی مفهوم‌سازی یک حوزه ذهنی بر حسب حوزه ذهنی دیگر یافت (Lakoff, 1992, pp.202-203)؛ به طوری که حوزه‌ای مفهومی بر اساس حوزه مفهومی دیگری فهم می‌گردد. در واقع استعاره در این رویکرد به الگوبرداری میان حوزه‌ها اطلاق می‌شود؛ به طوری که هر نوع فهم و بیان مفاهیم یک حوزه در قالب حوزه دیگر انجام می‌گردد (Lakoff & Johnson, 1980, p.5).

۴. حوزه مبدأ و حوزه مقصد

برای استعاره یک حوزه مبدأ و یک حوزه مقصد در نظر گرفته می‌شود. حوزه مفهومی آشنا و عینی‌تر را حوزه مبدأ و حوزه مفهومی کمتر آشنا را حوزه مقصد یا هدف می‌نامند (کوچش، ۱۳۹۵، ص ۱۹۶). استعاره با تفکیک دو حوزه مفهومی، اهل زبان را قادر می‌سازد مفاهیم انتزاعی‌تر را بر مفاهیم عینی‌تر منطبق کنند. پس در این دیدگاه استعاره‌ها اولاً و بالذات به نحوه اندیشیدن مربوط هستند و ثانیاً و بالعرض در زبان و عبارات زبانی پدیدار می‌شوند (گیرتس، ۱۳۹۳، ص ۴۱۷-۴۱۸).

در استعاره‌های مفهومی برای نشان‌دادن ارتباط دو قلمرو از قضیه «حوزه مقصد همان حوزه مبدأ است» استفاده می‌کنیم. حوزه مبدأ قلمرو معنای تحت‌اللفظی است و حوزه مقصد قلمرو معنای استعاری می‌باشد؛ برای مثال هنگامی که گفته می‌شود «سر ساعت دو منتظرت هستم» واژه سر به قلمرو موجود زنده (حوزه مبدأ) تعلق دارد که به حوزه وقت (حوزه مقصد) توسعه داده شده است؛ لذا است که زبان‌شناسان تأکید می‌کنند

که استعاره، فهم تجربه چیزی در قلمرو چیزی دیگر است (Lakoff & Johnson, 1980, p.5).

۵. نگاشت

اساسی‌ترین مسئله در استعاره مفهومی نگاشت (Mapping) است. این اصطلاح از حوزه ریاضیات گرفته شده است و به انطباق‌های استعاری میان مفاهیم مرتبط اشاره دارد؛ برای مثال استفاده از استعاره کشتی برای توصیف یک ملت نگاشت‌هایی را میان این دو مفهوم از منظر شرایط کشتی از یک سو و وضعیت ملت از سوی دیگر در پی دارد. از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: نحوه حرکت کشتی و پیشرفت ملت در طول تاریخ؛ دریا‌های پیش روی کشتی و بحران‌های پیش روی ملت؛ وضعیت هوا و وضعیت سیاسی - اجتماعی حاکم بر ملت و... بنابراین شرایط حاکم بر وضعیت کشتی بر روند پیشرفت یک ملت در طول تاریخ، نگاشت می‌شود. بدین ترتیب در این استعاره از حوزه ملموس کشتی و شرایط حاکم بر آن در حوزه مبدأ، برای بیان مفهوم انتزاعی ملت و وضعیت آن در حوزه مقصد استفاده شده است (Grady, 2007, p.190).

ب) کاربرست نظریه استعاره مفهومی در وحی

از آنجاکه استعاره‌های قرآنی به تفکر جهت داده، عالم جدیدی از تفکر را رمزگشایی می‌کنند، دریچه‌ای برای ورود به عالم گوینده (خداوند) و بررسی ساختار ذهنی او به شمار می‌آیند. هدف از بررسی استعاره مفهومی وحی، تحلیل مکانیسم شناختی است که قرآن برای واژه وحی به کار گرفته است. وحی در قرآن کریم دارای دو معناست: گاهی از واژه وحی یاد شده است و مقصود فرایند وحی است و گاهی از واژه وحی یاد شده است و مقصود خود پیام و محتوای انتقال یافته شده است.

برخی آیات هستند که به وحی در معنای پیام منتقل شده اشاره دارند؛ اما این دسته آیات دارای بسامد بسیار پایین می‌باشند: «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمُّ الدُّعَاءَ إِذًا مَا يُنذِرُونَ» (انبیاء ۴۵).

دسته دوم آیات هستند که به وحی به عنوان فرایند اشاره کرده‌اند؛ به طوری که

خداوند در قرآن کریم، نبی را مخاطب کلام خود دانسته و به گرفتن دستورهای خویش امر کرده است: «قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بَكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ...» (اعراف: ۱۴۴) و نبی هدایت خود را مدیون همین ارتباط با پروردگار می‌داند: «...وَإِنْ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي...» (سبأ: ۵۰).

ج) مخاطب

اصل وجود مخاطب میان خداوند و نبی - فارغ از چگونگی آن - نشان‌دهنده ارتباطی است که میان خداوند و نبی شکل گرفته است. ارتباط از منظر ارتباط‌شناسان فرایندی است که طی آن یک محرک از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد (محسنیان‌راد، ۱۳۹۶، ص ۵۳).

یکی از ویژگی‌های مخاطب، کشف نگاه فرایندی است؛ چراکه پذیرش مخاطب به معنای پذیرش شکل‌گیری ارتباط میان فرستنده و گیرنده پیام است و از نگاه ارتباط‌شناسان ارتباط، فرایند انتقال معنا بین دو فرد است. با این توضیح روشن می‌گردد که وحی ارتباطی است که در آن نبی مخاطب خداوند قرار می‌گیرد و تعلیماتی از جانب خداوند بر او عرضه می‌شود.

انبیاء از رهگذر علم به صفات الهی و علم حصولی و مفاهیم ذهنی با خداوند ارتباط ندارند؛ چراکه همه اینها مستلزم برقراری ارتباطی مرده و غائبانه است. انبیاء با خود خداوند به نحو شاهدانه و زنده ارتباط برقرار می‌کنند که در فرایند وحی این ارتباط به اوج خود می‌رسد؛ چنان‌که انبیاء در محضر پروردگار بوده، مخاطب او واقع می‌شوند. در ارتباط انبیاء با خداوند ابژه‌نگاری (Objectification) در کار نیست؛ یعنی خداوند برای انبیاء به مثابه یک شیء فراروی آنان نیست تا متعلق مشاهده و یا بحث فلسفی و... قرار گیرد (قائمی‌نیا، ۱۳۹۶، ص ۴۶۷)؛ بلکه ارتباط انبیاء با خداوند به نحوی است که خداوند را در کانون توجه خود قرار می‌دهند که توحید توجهی نام دارد: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلذِّی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۷۹).

د) استعاره مفهومی «وحی، ارتباط است»

قرآن کریم برای انتقال مفهوم وحی از استعاره مفهومی مدد گرفته است تا این مفهوم انتزاعی و غیرمحسوس را بر پایه یک یا چند واسطه ملموس تر قابل درک گرداند. در ذیل به بیان این واسطه‌ها از رهگذر بررسی استعاره مفهومی و نگاشت‌های دو حوزه مبدأ و مقصد خواهیم پرداخت:

۱۱ ذهن

استعاره مفهومی وحی رسالی در قرآن کریم

در اکثر موارد کاربرد وحی در قرآن کریم، این ریشه به صورت مشتقات فعلی استعمال شده است که معمولاً با حرف اضافه «الی» ذکر می‌شود که بیانگر دوسویگی است؛ یعنی وحی لزوماً دو طرف دارد و از جانب کسی بر فرد دیگری وارد می‌شود. این نوع کاربرد کاشف از آن است که این ریشه و مشتقات آن دارای معنای نهفته «ارتباط» است. ارتباطی که نه تنها اصل واژه و کاربرد آن در قرآن کریم کاشف آن است، بلکه در بسیاری آیات، به نقش خداوند به عنوان ارتباط‌گر (ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ) و به نقش نبی به عنوان ارتباط‌گیر (إِنْ أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ) اشاره شده است. در آیاتی کانال‌های این ارتباط بیان شده است: «و ما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا او من وراء حجاب او يرسل رسولا» و در آیاتی به کدگذاری این ارتباط اشاره شده است: «و هذا لسان عربي مبين».

همان‌گونه که اشاره شد، استعاره مفهومی «وحی، ارتباط است» در بسیاری از تعبیر زبانی قرآنی انعکاس یافته و پایه آنها قرار گرفته است. برخی از این تعبیر عبارت‌اند از: «یا ایها الرسول»، «یا ایها النبی»، «یا موسی» و... که نشان‌دهنده تخاطب خداوند با انبیاء است و یا عبارت «بلسان عربی مبین» که بیانگر زبان ارتباط است. عبارت «انا او حینا الیک» نمایانگر شکل‌گیری ارتباطی میان خداوند و نبی است. واژگانی که در این آیات به کار رفته‌اند، مانند خطاب «یا»، «لسان عربی»، «او حینا الیک» و... واژگان مربوط به ارتباط هستند. کسانی که در ارتباط با یکدیگرند، با هم سخن می‌گویند، مخاطب هم هستند، با یک زبانی گفت‌وگو می‌کنند و...؛ لذا وحی را در قالب ارتباط فهم می‌کنیم. در آیات فراوانی این استعاره‌های زبانی بیان شده است که با بررسی آنها به استعاره

مفهومی «وحی، ارتباط است» دست یافتیم که در ذیل ساختار استعاره مفهومی به تفکیک بدان‌ها خواهیم پرداخت.

بنابراین وحی گونه‌ای از انتقال معناست که طی فرایند ارتباط خداوند با نبی شکل می‌گیرد. کاربردهای قرآنی این واژه نیز بیانگر آن است که گاهی خداوند از مفهوم وحی که مفهومی انتزاعی است، در قالب «ارتباط» که مفهومی ملموس و قابل درک است، سخن گفته و میان این دو حوزه (وحی و ارتباط) نگاشت‌هایی برقرار نموده است که در ذیل برای کشف و بیان این نگاشت‌ها خواهیم کوشید.

طبق آیات قرآن کریم میان خداوند و نبی ارتباط برقرار شده است و اصل وجود این ارتباط، فارغ از چگونگی آن امری پذیرفته شده می‌باشد. خداوند در آیات متعددی انبیا را مخاطب کلام خویش قرار داده است: «یا ایها الرسول لایحزُنکَ الذین یسارِعُونَ فی الکُفْرِ...» (مائده: ۴۱) و «یا ایها النبی جاهدِ الکُفَّارَ وَ الْمُنَافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ...» (تحریم: ۹) و با آنها به نحوی خاص سخن گفته است.

ارتباط وحیانی از سنخ ارتباطات کلامی است؛ لذا در قرآن کریم هنگامی که از انواع ارتباط وحیانی سخن به میان آمده است، از ریشه «ک ل م» استفاده شده است. خداوند در ذیل بیان یک آیه، اقسام کلام خود را روشن می‌سازد: «وَ مَا کَانَ لِیُبَشِّرَ اَنْ یَّکَلِمَهُ اللّٰهُ اِلَّا وَحِیًا اَوْ مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُوْلًا...» (شوری: ۵۱) و در پایان آیه می‌فرماید خداوند با هر کس که بخواهد ارتباط وحیانی برقرار می‌کند. خداوند در قرآن کریم، نبی را مخاطب کلام خود دانسته و به گرفتن دستورهای خویش امر کرده است: «قَالَ یَا مُوسٰی اِنِّیْ اصْطَفٰیْتُکَ عَلٰی النَّاسِ بِرِسَالٰتِیْ وَ بِکَلٰمِیْ فَخُذْ مَا اٰتٰیْتُکَ...» (اعراف: ۱۴۴).

همه این آیات گواهی است بر اینکه حقیقتاً میان خداوند و نبی ارتباطی شکل گرفته است؛ پس قول توهم نبی که گاهی ذیل نظریه تجربه دینی مطرح می‌گردد، باطل و سخیف است. اساساً هدف بعثت برقراری ارتباط میان خداوند و نبی و نیز ابلاغ پیام الهی به مردم است؛ چراکه خداوند انبیاء را مبعوث می‌گرداند تا مردم را هدایت کرده، به سعادت برسانند؛ یعنی انبیاء آمده‌اند که طی ارتباط وحیانی با پروردگار، پیام او را به

مردم برسانند و موجبات هدایت را فراهم آورند. معنای واژگان نبی و رسول نیز بیانگر همین ارتباط است؛ چراکه نبی و رسول در معنای کلامی خود- فارغ از تفاوت‌های لغوی و اصطلاحی- فردی است که اخبار از عالم غیب توسط او صورت می‌پذیرد (قدردان قراملکی، ۱۳۸۷، ص ۸۲). ابلاغ این پیام، خود مستلزم دریافت پیام از جانب پروردگار است که بدان وحی گفته می‌شود و در قالب ارتباطی کلامی صورت می‌پذیرد.

در زمان نزول قرآن کریم نیز برخی مشرکان و کفار وجود ارتباط میان خداوند و نبی را بر نمی‌تافتند: «أَكَا نَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ...» (یونس: ۲) و به‌کلی آن را انکار کرده، نبی را فردی مسحور (اسراء: ۴۷/ فرقان: ۸/ ذاریات: ۳۹/ ذاریات: ۵۹) و یا شاعر (انبیاء: ۵/ صافات: ۳۶/ طور: ۳۰) می‌دانستند؛ چراکه تحت تصرف موجود مافوق طبیعی بودن در بین اعراب امری پذیرفته شده بود. آنها شاعران و کاهنان را جزو افرادی می‌دانستند که تحت تصرف نیروهای مافوق طبیعی جنی هستند که از آنان با عنوان جن‌زده یاد می‌شد. در این تفکر، شاعران نیز افرادی بودند که معرفت و شناختی را از جهان ماورا دریافت می‌نمودند که این معرفت ناشی از ارتباط مافوق طبیعی آنان با جنیان بوده است (ایزوتسو، ۱۳۷۳، ص ۲۱۵-۲۱۹). البته خداوند در قرآن، نبی و آنچه را می‌فرستد، از تمامی این اتهامات مبرا و منزه می‌داند: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمَنُونَ» (حاقه: ۴۱/ سیوطی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۲۷۵) و «فَذَكَرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ» (طور: ۲۹/ ابن‌عاشور، [بی‌تا]، ج ۲۷، ص ۷۱).

پس اصل وجود ارتباط میان خداوند و نبی مورد پذیرش قرآن کریم است؛ به‌طوری‌که خداوند نبی را مخاطب کلام خود ساخته و حقیقتاً با او سخن گفته است. ارتباط کلامی ارتباطی زنده و شفاهی است که در آن هر دو طرف ارتباط حاضر و با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۱۰۴).

با ترسیم نگاشت میان قلمرو ارتباط و قلمرو وحی، مشابهت‌های فراوانی را می‌توان کشف نمود که دارای مؤیدهای قرآنی و نیز روایی هستند؛ لذا وظیفه ما تنها کشف- و نه ساخت- روابط مفهومی و مفهوم‌سازی‌های خداوند از وحی در آیات قرآن کریم

خواهد بود. برای این منظور لازم است ویژگی‌های حوزه مبدأ (ارتباط) را شناخته، سپس آنها را به حوزه مقصد (وحی) نگاشت کنیم.

حوزه مبدأ: ارتباط

حوزه مبدأ در این استعاره مفهومی، ارتباط است. علم ارتباطات در بررسی‌های خود اکثراً انسان را محور قرار داده است؛ لذا ارتباطات انسان با انسان‌های دیگر ارتباط انسان با ماشین و... را بررسی و از ارتباط انسان با خداوند غفلت کرده است و اساساً این نوع ارتباط را در حیطه بررسی‌های خود داخل نمی‌داند؛ لذا ما جهت بررسی حوزه مبدأ به ویژگی‌ها و احکام ارتباط انسان با انسان پرداخته، سپس با توجه به آن برای عبور از عالم محسوسات و فراغت مفهوم ارتباط از قالب‌های مادی آن خواهیم کوشید.

ه) نگاشت‌های استعاره مفهومی «وحی، ارتباط است»

اساساً ارتباط فرایندی است که به موجب آن محرکی از فردی به فرد دیگر به منظور نیل به هدفی منتقل می‌شود (ر.ک: محسنیان راد، ۱۳۹۶، ص ۴۶۲). بنا بر این تعریف، یک ارتباط دارای اجزا و مؤلفه‌های گوناگون است. مؤلفه‌هایی که از بررسی حوزه مبدأ در علم ارتباط‌شناسی به دست آمده و ابعاد بحث از وحی در قرآن را روشن می‌سازند، عبارت‌اند از:

۱. ارتباط‌گر

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های ارتباط می‌باشد (همان) که در استعاره مفهومی وحی، ارتباط‌گر، خداوند است؛ یعنی همان کسی که در ارتباط نقش فعال را ایفا می‌کند و در حال انتقال و فرستنده محتواسست. خداوند به عنوان نقش فعال در ارتباط و حیانی در صدد انتقال مفاهیمی مشخص به پیامبر خود می‌باشد: «وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» (نمل: ۶) و «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ...» (اسراء: ۳۹)؛ یعنی قرآن کریم و جمله انباء و خیرها از جانب خداوند بر رسول معظم ﷺ نازل شده است (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۷، ص ۳۲۹-۳۳۰) و به‌طور صریح بیان می‌دارد که اینها اخبار غیبی است و فراتر از آن است که افق فکری نبی به آن راه پیدا کند: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ لَا نُوحِيهَا

إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا...» (هود: ۴۹). این خود دلیلی بر صدق نبوت نبی است و معین می‌کند که بر خلاف زعم مشرکان، قرآن از جانب پروردگار نازل شده و وحی الهی است (زحیلی، ۱۴۱۸، ج ۱۲، ص ۱۵۷) و خداوند نبی را مأمور دریافت و ابلاغ وحی گردانیده و او گیرنده وحی الهی است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ...» (یوسف: ۱۰۹ / نحل: ۴۳ / طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۶، ص ۵۵۶) و نبی مکرم اسلام ﷺ نیز همانند سایر انبیای پیشین وظیفه دریافت و ابلاغ وحی - از قرآن و دستوره‌های دینی - را دارا بوده است: «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُو عَلَيْهِمْ الَّذِي أُوْحِينَا إِلَيْكَ...» (رعد: ۳۰ / طیب، ۱۳۷۸، ج ۷، ص ۳۳۷). قرآن کریم جهت بیان نقش ارتباط‌گری پروردگار الگوهای متفاوتی را اتخاذ کرده است:

الف) گاهی به صورت مستقیم خداوند به خویش به عنوان ارتباط‌گر اشاره می‌کند: «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي...» (مائده: ۱۱۱)؛ «إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ...» (نساء: ۱۶۳)؛ «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...» (شوری: ۷)؛ «وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ...» (فاطر: ۳۱)؛ «فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ...» (شعراء: ۶۳)؛ «ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...» (نحل: ۱۲۳) و «إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ يَنْزِلُنَّ عَلَيْكُمْ...» (انفال: ۱۲).

هنگامی که خداوند به نقش ارتباط‌گری خویش اشاره می‌کند، در تمامی آیات (۲۲ مورد)، وحی و مشتقات آن به صورت جمع به کار رفته است (نوحی، اوحینا و...) و تنها در یک مورد (مائده: ۱۱۱) است که خداوند وحی به حواریون را مستقیماً به خود نسبت داده و از فعل «اوحیت» استفاده نموده است.

ب) گاهی اشاره به نقش ارتباط‌گری خداوند از طریق پیامبر صورت پذیرفته است و نبی منبع وحی را خداوند معرفی کرده است: «... قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ...» (جن: ۱)؛ «... وَإِنْ اهْتَدَيْتُمْ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي...» (سبأ: ۵۰) و «... وَأُوْحِيَ إِلَيَّ

هَذَا الْقُرْآنُ لِنُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ...» (انعام: ۱۹). در آیات ذکر شده به فرایند وحی از چشم‌انداز نبی توجه شده است؛ اما در همین سیاق نیز نقش واسطی نبی در وحی گوشزد شده است؛ به طوری که در تمامی مواردی که به وحی از زاویه نبی اشاره شده است، در ابتدای جمله فعل «قل» به کار رفته است که بیانگر نقش اصلی پروردگار در ارتباط‌گیری و نقش واسطی نبی در فرایند وحی می‌باشد و پیامبر نیز بدان اشاره می‌کند که اگر بر نفس خود تکیه کنم، هر آینه گمراه می‌شوم؛ چراکه ابتدای به حق جز با امداد الهی میسر نخواهد بود: «... وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي...» (سبأ: ۵۰) مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱۳، ص ۴۹۱).

ج) گاهی نیز فعل در سیاق مجهول ذکر شده و از ارتباط‌گر به صورت مستقیم سخن به میان نیامده است: «وَ لَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَ إِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (زمر: ۶۵)؛ «... وَ لَاتَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَ حَيْه...» (طه: ۱۱۴) و «وَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ...» (هود: ۳۶).

۲. ارتباط‌گیر

دومین مؤلفه در ارتباط است که مخاطب میان او و ارتباط‌گر صورت می‌پذیرد (محسنیان راد، ۱۳۹۶، ص ۴۶۲). در استعاره مفهومی وحی، ارتباط‌گیر، نبی است؛ یعنی همان کسی که در ارتباط نقش گیرنده مفهوم را از ارتباط‌گر ایفا می‌کند و نقش منفعل دارد.

خداوند طی فرایند وحی با نبی ارتباط برقرار کرده و مفاهیمی را از جانب پروردگار دریافت می‌نماید. طی ارتباط وحیانی، نبی منفعل است؛ یعنی صرفاً گیرنده بوده، حق دخل و تصرف در وحی را ندارد. خداوند در قرآن کریم انذار می‌دهد که اگر نبی چیزی به وحی اضافه کند، با او به سختی برخورد خواهد نمود: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ» (حاقه: ۴۴-۴۶) سیوطی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۲۷۶. «تَقَوَّلَ» یعنی نسبت دادن سخن به کسی که آن را نگفته است. البته باید توجه داشت که جمله با لفظ «لو» آغاز گشته است و بیانگر امری نشدنی است؛

یعنی هرگز نبی از جانب خود چیزی بر وحی اضافه نخواهد کرد. در این آیات شریفه خداوند، خود، امر حفاظت از وحی را عهده‌دار است و این تضمینی است بر صحت و دست‌نخوردگی وحی الهی. هر آنچه از ارزش بیشتری برخوردار است، مسلماً حفظ و حراست بیشتری نیز می‌طلبد؛ چراکه پیش از این بیان، خداوند قرآن را نزول یافته از جانب خود معرفی می‌کند: «تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حاقه: ۴۳). خداوند برای حفظ مصونیت این امر ارزشمند ممکن است جان بهترین آدمیان را بگیرد و هیچ کس را یارای مقابله با قهر الهی نیست: «فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ» (حاقه: ۴۷).

در قرآن کریم صراحتاً بیان شده است که نبی علم غیب (بالذات) ندارد: «قُلْ لَأَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَأَعْلَمُ الْغَيْبَ» (انعام: ۵۰) و هر آنچه بیان می‌کند، از جانب وحی پروردگار است: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ» (انعام: ۵۰) و «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء: ۱۱۳) و اگر از غیب (بالذات) با خبر بود، برای خود سود فراوانی فراهم می‌کرد و هیچ بدی به او نمی‌رسید: «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ» (اعراف: ۱۸۸ / فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۲۳، ص ۱۶۸-۱۶۹).

قرآن کریم صراحتاً نقش انفعالی برای نبی در فرایند وحی قائل است، تا جایی که برای نمونه برای نبی مکرم اسلام ۶ امکان انحراف از وحی قائل است: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَةً...» (اسراء: ۷۳ / طوسی، [بی‌تا]، ج ۶، ص ۵۰۷)؛ انحرافی که نبی بدون امداد الهی از طریق افاضه عصمت، قادر به جلوگیری از آن نیست: «وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كَدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء: ۷۴ / مفید، ۱۴۲۴، ص ۳۳۰) و همین نقش انفعالی، نقطه افتراق مفهوم‌سازی قرآنی از وحی و قرائت غالب از نظریه تجربه دینی است که در آن برای نبی نقش فعال و تبیین‌کننده در جریان وحی قائل هستند.

نقش انفعالی نبی در دریافت وحی از دو جنبه قابل بررسی است: نخست آنکه هرچه را خداوند به او گفته است، او همه را به مردم می‌رساند و چیزی را کتمان و کم

نمی‌کند. جنبه دوم آن است که هرچه می‌گوید، گفته خداوند است و چیزی اضافه نمی‌کند. نه بخل باطل دارد، تا آنچه را که باید بگوید، نگوید و نه سخا و بخشش بی‌جا تا آنچه را که نباید بگوید، به مردم ابلاغ کند. نبی به دلیل دارا بودن این ملکات نفسانی از لحاظ سیر و سلوک الهی، خودش عین صراط مستقیم خواهد بود؛ لذا نه تنها تلاوت او بر صراط مستقیم است، بلکه سایر سمت‌ها و شئون پیامبری او یعنی تعلیم و تفسیر، تزکیه و تذکره او همگی بر صراط مستقیم است؛ چراکه صراط مستقیم آن است که هم از خطر افراط دور باشد، هم از خطر تفریط: «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (یس: ۳ / جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۲۶-۲۲۷). خداوند هر دو قضیه را به‌طور واضح بیان فرمود:

الف) درباره صیانت پیامبر ﷺ از تفریط و عصمت آن حضرت از بخل و کاهش از وحی چنین فرمود: «وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ» (تکویر: ۲۴). پیامبر بخیل نیست تا آیات الهی را کتمان کرده، به مردم نرساند. نفی بخل و اثبات سخاوت وجود غیر از نفی خیانت و اثبات امانت است؛ چراکه امین غیر از سخی است (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۸۲).

ب) هرچه پیامبر ﷺ درباره قوانین و احکام می‌گوید، وحی الهی است؛ نه از هوای خود می‌گوید و نه از هوس دیگران سخن می‌راند: «وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۱-۴). مضمون این آیات همان مطلب دوم را می‌رساند؛ یعنی رسول اکرم ﷺ همان‌طور که از کاهش وحی مصون بود چون از بخل منزه بود، از افزایش بر آن نیز معصوم است؛ چون گفته‌های او همان وحی است و نه غیر آن و چون نفی بخل مستلزم نفی افزایش بر وحی نیست، مطلب دوم را منفک از مطلب اول بیان فرمود.

در این آیات شریفه خداوند می‌فرماید این کلام خداست که از زبان رسول‌الله ﷺ شنیده می‌شود؛ یعنی کلام، کلام الله است. در عین حال آیه «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» به نحوی بیان شده است که تکلم را نیز تکلم الهی می‌داند؛ یعنی هم کلام نبی درحقیقت

کلام خداست و هم تکلم نبی تکلم خداست. «ان هو» یعنی آن نطق نیست «الا وحی». نه اینکه آنچه را نبی نطق می‌کند، برابر با وحی است، یا آنچه وحی شده نبی نطق می‌کند، بلکه مراد آن است که تکلم و نطق نبی همان تکلم الهی است. مانند آنجا که خداوند در سوره مبارکه انفال می‌فرماید دست خداست که از آستین پیامبر به در آمده است: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال: ۱۷)؛ یعنی این رمی نبی درحقیقت رمی خداست؛ لذا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند که خدای متعالی برای بندگانش در کتابش تجلی کرد: «فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یکونوا رأوه» (جوادی آملی، ۱۳۶۶، ص ۱۲۳).

لذا در ارتباط و حیانی خداوند با نبی وارد ارتباط می‌گردد و پیام خود را به او منتقل می‌کند؛ وحی ارتباط کلامی و زنده‌ای است که از طریق نشانه‌هایی تولید شده و در قالب کدهایی برای ارسال می‌شود. در بخش‌های بعدی به بیان این نشانه‌ها خواهیم پرداخت.

۳. محتوا

محتوا محصول کنش ارتباطی ارتباط‌گر است (محسنیان راد، ۱۳۹۶، ص ۲۷۲)؛ یعنی آن دسته مفاهیمی است که ارتباط‌گر طی فرایند ارتباط در صدد انتقال آن می‌باشد. در استعاره مفهومی وحی، محتوا همان مفاهیم معرفتی اعم از تبشیر و انذار و... است که خداوند در صدد انتقال آن در فرایند وحی است. مسلم است که وحی مانند ارتباط دارای محتوایی است که بسته به گیرنده آن متفاوت خواهد بود. «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء: ۷۳) که نتیجه تبعیت از این وحی چیزی جز هدایت و رشاد نیست: «...وَأِنْ اهْتَدَيْتُمْ فَبِمَا يُوحِي إِلَيْ رَبِّي...» (سبأ: ۵۰). گاهی وحی، حاوی نوعی انذار است و به عنوان تنها وسیله برای برحذر داشتن به کار گرفته می‌شود: «قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ...» (انبیاء ۴۵ / ابن عاشور، [بی‌تا]، ج ۱۷، ص ۵۷)؛ «... لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَأَرْيَبَ فِيهِ...» (شوری: ۷)؛ این انذار آن‌چنان دارای اهمیت است که نتیجه آن،

حسن عاقبت و یا سوء عاقبت انسان‌ها خواهد بود: «... فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» (شوری: ۷ / کاشانی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۸۹۷).

۴. مفهوم

مفهوم، محصول کنش ارتباطی ارتباط‌گیر است (محسنیان راد، ۱۳۹۶، ص ۲۷۲)؛ مفهوم، همان برداشتی است که ارتباط‌گیر از محتوایی که ارتباط‌گر منتقل می‌کند، دارد. عالمان علم ارتباطات معتقدند می‌توان انتظار داشت در مقابل هر ارتباط‌گری، ارتباط‌گیری وجود داشته باشد که از محتوای تولیدی ارتباط‌گر مفهومی را صید کند که تفاوت‌هایی با محتوا داشته و حتی کاملاً متفاوت از محتوا باشد (همان، ص ۳۱۴).

روشن است آنچه ارتباط‌شناسان مطرح می‌کنند، مربوط به ارتباط انسان با انسان است و در باب وحی ساری نیست؛ چراکه علاوه بر تفاوت سنخ ارتباط خدا با انسان و ارتباط انسان با انسان، قرآن کریم با صراحت مطرح می‌کند که محتوای ارائه‌شده از سوی خداوند با مفهوم دریافت‌شده از سوی نبی کاملاً مشابه و منطبق است؛ به طوری که حتی فراموشی هم در محتوای دریافتی وجود ندارد: «سَنُقَرِّئُكَ فَلَا تَنْسَى» (اعلی: ۶). اقراء در آیه شریفه به معنای آن است که خداوند چنان قدرتی به رسولش داده است که بتواند وحی را بدون کم و کاست و همان‌گونه که نازل شده است، بخواند و ابلاغ نماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۲۶۶).

در ارتباط انسان با انسان نمی‌توان از نقش فرهنگ در تولید معنا و نیز در تفاوت برداشت‌ها غافل بود. زبان بازنمای تمایلات فرهنگی انسان است؛ لذا شناخت زبان و فرهنگ مفاهیم منسجم و یکپارچه در ذهن بشری هستند (دیرون و دیگران، ۲۰۰۷، ص ۱۲۰۳). حتی اگر بتوان از تفاوت برداشت ناشی از اختلاف فرهنگ‌ها چشم‌پوشی کرد، از تفاوت و خطاپذیری دستگاه‌ها و ابزار معرفتی انسان‌ها نمی‌توان غافل شد. ارتباط انسان با انسان از طریق ابزارهای متعارف و خطاپذیر انسانی مانند گوش و چشم و... صورت می‌پذیرد. برای مثال ارتباط‌شناسان معتقدند گوش‌دادن، فقط شنیدن یا دریافت کردن ورودی‌ها نیست، بلکه خلق کردن معنا از آن چیزی (نشانه + نحوه ارائه +

محتوا) است که شنیده می‌شود (محسنیان راد، ۱۳۹۶، ص ۱۹۵).

برخلاف نظر ارتباط‌شناسان، درباره ارتباط نبی با خداوند، در جریان دریافت وحی، خلق کردن معنا ندارد؛ در ارتباط و حیانی، نبی صرفاً گیرنده و منفعل است و تماماً و بدون خطا، همان مراد پروردگار را بعینه دریافت می‌نماید و در مرحله بعدی بدون کم و کاست، ابلاغ می‌کند؛ یعنی عصمت در وحی چیزی فراتر از عصمت ظاهری است؛ لذا نبی مخاطب اصلی و اولیه وحی است و تنها مفسر اصلی وحی خواهد بود: «... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» (آل عمران: ۷).

۲۱ ذهن

استعاره مفهومی وحی رسالی در قرآن کریم

ارتباط خداوند با نبی از طریق قلب صورت می‌پذیرد و قلب مهبط اصلی و نهایی وحی است: «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (بقره: ۹۷) و «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ* عَلَيَّ قَلْبِكَ...» (شعراء: ۱۹۳-۱۹۴) و اگر خداوند اراده کند، بر قلب نبی مهر زده و راه معرفتی نبی را مسدود می‌کند: «... فَإِنْ يَشَاءِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَيَّ قَلْبِكَ...» (شوری: ۲۴)؛ اما باید توجه داشت که محتوای ارسالی از جانب پروردگار از طریق نبی استماع می‌شود تا در قلب او نقش بندد؛ به طوری که محتوای فرستاده شده از سوی خداوند از طریق سمع و بصر نبی بر قلب او وارد می‌گردد: «... فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى» (طه: ۱۳).

به وسیله همین بیان، تفکیک لفظ و معنا در وحی قرآنی منتفی است. از آنجاکه نبی نقش منفعل و صرفاً ارتباط‌گیر در وحی دارد، نمی‌توان معتقد بود نبی معنا را از جانب پروردگار دریافت و سپس لفظ را از جانب خود انشا کرده است؛ چراکه در این نظریه خداوند معانی را بر جبرئیل نازل کرده و جبرئیل این معانی را در قالب الفاظ عربی درآورده است. در این صورت این نظریه بر این پیش‌فرض استوار خواهد بود که فرشتگان نیز دارای نظام زبانی هستند که جبرئیل توانسته است از طریق این نظام زبانی، معانی نازل شده پروردگار را به الفاظ عربی تبدیل نماید و به نبی انتقال دهد (حامد ابوزید، ۱۳۸۱، ص ۹۹). اثبات این نیاز زبانی، خود، نیازمند دلیل است. نیز طبق این نظریه، نقش جبرئیل، نقش واسطی نخواهد بود، بلکه فراتر از یک واسطه، در حال دخل و

تصرف در پیام الهی است؛ از این رو این نظریه نه مستند به دلیل است و نه مؤید به آیات قرآنی؛ به همین دلیل در وحی قرآنی، لفظ و معنا هر دو از جانب خداوند بر نبی مکرم اسلام ﷺ نازل گشته است.

۱. هدف: هر ارتباطی به منظور دستیابی به هدفی مشخص به صورت خواسته یا ناخواسته شکل می‌گیرد. در ارتباط و حیانی خدا با نبی گرچه اهداف ریز و جزئی متفاوتی وجود دارد، هدف کلی آن است که از طریق وحی (ر.ک: یوسف: ۱۰۹ / نحل: ۴۳ / انبیاء: ۷ و ۲۵)، نبی با مردم سخن گوید و پیام خدا را برای آنان بیان نماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا يَلْسَانُ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» (ابراهیم: ۴) و آیات الهی را بر مردم بخواند: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يَعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...» (آل عمران: ۱۶۴) و در تزکیه و تعلیم آنان بکوشد و آنان را از عقاید و اعمال سوء برهاند (قمی مشهدی، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۲۶۱) تا مردم مطیع فرمان او شوند: «مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيَطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (نساء: ۶۴ / قمی مشهدی، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۴۷۵) و نتیجه نهایی تمامی این امور، همان استکمال عقل به معنای عام آن است که هدف بعثت معرفی گشته است: «و لا بعث الله نبیا و لا رسولا حتی یستکمل العقل...» (کلینی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۸، ح ۱۱).

۲. کد: ارتباط‌گر به وسیله کدگذاری می‌تواند محتوای موجود در ذهن خود را بیان نماید و درمقابل این کد برای ارتباط‌گیر نیز منکشف و روشن است. درباره ارتباط و حیانی خدا با نبی، این کدها زبان عربی می‌باشد: «... وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳). همین که کد در ارتباط و حیانی زبان عربی است، معین می‌کند که سرشت این ارتباط از سنخ کلام است. به همین هنگامی که در قرآن کریم سخن از اقسام وحی می‌گردد، خداوند برای بیان مقسم این تقسیم از ریشه «ک ل م» استفاده می‌کند. امام کاظم و امام صادق علیهما السلام از پدرانشان نقل کردند که خداوند هیچ کتاب و هیچ وحیی را جز به زبان عربی نازل نکرد، اما اینها به زبان قوم پیامبران بر گوش آنها می‌نشسته و به گوش پیامبر ما به همان زبان عربی می‌نشسته است (بrazش، ۱۳۹۴، ج ۱۳، ص ۵۶۵ به نقل

از: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۶۸).

مفهوم‌سازی خداوند در وحی غالباً به نحو گوینده- شنونده است، نه فرستنده- گیرنده. وحی به انحای مختلف صورت می‌پذیرد؛ اما خداوند عنصر گفتن و در مقابل آن عنصر استماع را بسیار پررنگ جلوه می‌دهد و انتقال وحی را در قالب استماع وحی بیان می‌دارد؛ گویی وحی، پیامی است که گفته می‌شود و گیرنده باید آن را استماع کند: «فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ» (طه: ۱۳) و در جایی بیان می‌دارد که آیات الهی نازل می‌شوند؛ اما برخی با عناد روی بر می‌گردانند، گویی که آیات الهی را نمی‌شنوند: «كَأَنَّ لَمْ يَسْمَعَهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا». در این آیه شریفه از واژه «كَأَنَّ» استفاده شده است؛ یعنی قدرت سمع ظاهری وجود دارد. نشنیدن ممکن است عوامل مختلفی داشته باشد؛ اما با عبارت بعدی (كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا) وجود عوامل دیگر را رد می‌کند و علت نشنیدن آیات الهی را به خود فرد باز می‌گرداند. قرآن کریم در جای دیگر نیز وجود نوعی سنگینی در قوه سمع را علل ایمان‌نیابوردن کافران می‌داند: «...فَاعْرَضَ أَكْثَرَهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (فصلت: ۴) و از قول افرادی که از حق رویگردان شده‌اند، بیان می‌دارد که: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ...» (فصلت: ۵). گویی قلب‌های آنان در پرده است (کاشانی، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۳۲۵). عدم استماع آیات الهی از سوی معاندان به‌گونه‌ای است که گویی از مکانی دور صدا زده می‌شوند: «...أُولَئِكَ يَنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت: ۴۴)؛ چراکه آنان سخنان حق را به‌گونه‌ای مبهم و نامفهوم می‌شنوند. پر واضح است که نتیجه این عدم استماع چیزی جز ضلالت ابدی نیست: «... وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَن يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا» (کهف: ۵۷/ قمی مشهدی، ۱۴۳۰، ج ۸، ص ۸۵).

در دیدگاه‌های گزاره‌ای و دیدگاه تجربه دینی، زبان در حکم ظرف است؛ یعنی معنا توسط خداوند و یا نبی در قالب زبان ریخته می‌شود؛ لذا سرشت و ماهیت زبان، گزاره‌ای است که از طریق زبان خاصی ارائه شده است. اما با توجه به استعاره ذکرشده، زبان در فرایند وحی، کد است و قلب نبی به منزله ظرف وحی است. اگر چنین نمی‌بود خداوند از فرایند وحی با ریشه «ک ل م یاد» نمی‌کرد؛ پس ماهیت و سرشت حقیقی

وحی، کلامی است که از جانب خداوند بر قلب نبی منتقل می‌شود.

۳. **کانال:** به هر نوع واسطه میان ارتباط‌گر و ارتباط‌گیر اطلاق می‌شود که فرایند ارتباط از مجرای آن صورت می‌پذیرد. در ارتباط میان خدا و نبی، در جایی که وحی با واسطه صورت می‌پذیرد، کانال ارتباطی، فرشته وحی است که وظیفه دارد معنا را از خداوند به نبی منتقل گرداند.

در نگاه قرآنی آنچه مشهود است، توجه به فرشته به عنوان کانال ارتباطی است و به صورت مستقل از نحوه ارتباطش با خداوند و نیز با نبی سخن به میان نمی‌آورد. قرآن کریم فقط به کارکردی که فرشته در جریان وحی دارد، پرداخته است. فرشته وحی در قرآن کریم تنها به عنوان کانال مطرح است و خداوند با بیان ویژگی‌هایی اطمینان می‌دهد که هیچ عاملی (پارازیت) از جانب فرشته، جریان ارسال پیام را مختل یا خدشه‌دار نمی‌کند. ویژگی‌های او کاملاً منطبق با هدف و وظیفه او تعیین شده است: «ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ» (تکویر: ۲۰-۲۱). فرشته‌ای دارای قدرت خارق‌العاده که از نزد خداوند، فرمانبردارانه و امانت‌دارانه پیام را ابلاغ می‌کند (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۱، ص ۷۰).

در قرآن کریم تنها یک آیه درباره اقسام وحی موجود است که در آن به اعتبار مجرای ارتباط، اقسام وحی مشخص شده‌اند: «وَمَا كَانَ لَبَشِيرٍ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ» (شوری: ۵۱). در این آیه شریفه، خدای متعال سخن‌گفتن خود با انسان را در سه طریق منحصر کرده است: ۱. وحی؛ ۲. از پشت پرده؛ ۳. ارسال رسول.

از آنجاکه راه «وحی» در برابر «سخن‌گفتن از پشت پرده» و «از طریق فرستادن رسول» قرار گرفته که در آنها واسطه‌ای بین خداوند و کسی که خداوند با وی سخن می‌گوید، وجود دارد، روش «وحی» مستقیم است و بین خداوند و کسی که خدا با او سخن می‌گوید، هیچ واسطه‌ای نیست. در سخن‌گفتن «از پشت پرده» هرچند بین خداوند و انسان واسطه‌ای وجود دارد، انسان صدا را می‌شنود؛ همانند آنچه برای

حضرت موسی ۷ اتفاق افتاد که کلام خداوند را از کانون خاصی شنید: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (قصص: ۳۰).

طریق سوم سخن گفتن خدا با بشر، سخن گفتن خداوند با پیامبران از طریق فرشته وحی است؛ به این صورت که خداوند رسولی می‌فرستد و او آنچه را خدا می‌خواهد، به پیامبر منتقل می‌کند. تفاوت این روش با روش پیشین- با اینکه هر دو تکلیف غیرمستقیم‌اند- در این است که در قسم دوم وحی‌کننده خداوند است؛ ولی در این قسم وحی‌کننده مستقیم فرشته وحی است که آنچه را خدا می‌خواهد، به اذن الهی به نبی وحی می‌کند.

آن‌گونه که بیان شد، در این سه مرتبه وحی شدت ارتباط نبی با خداوند رو به کاهش است؛ به گونه‌ای که در وحی مستقیم نبی تجلی خداوند را می‌بیند و نیز صدای او را می‌شنود. در مرتبه دوم، نبی تنها صدا را از منبعی خاص می‌شنود و در مرتبه سوم نه صدایی می‌شنود و نه تجلی می‌بیند، بلکه وحی را به واسطه ملک دریافت می‌کند؛ یعنی با ملک است که به صورت مستقیم ارتباط برقرار می‌کند.

وحی مستقیم (رؤیت + استماع) ←
من وراء حجاب (فقط استماع) ←
یرسل رسولا (نه رؤیت، نه استماع)

سخن گفتن و مکالمه در اصطلاح قرآن، تنها سخن گفتن با الفاظ و آهنگ و حنجره نیست، بلکه گاهی تفهیم حقیقتی است به مخاطب که متکلم در ضمیر خود دارد. خداوند در قرآن پس از اشاره به اقسام وحی و تکلم خداوند به پیامبرانش، چنین ادامه می‌دهد: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری: ۵۲).

اگرچه آیه شریفه فوق حقیقت کلام خدا و چگونگی القای آن به پیامبران و پیامبر اسلام ۶ را روشن نمی‌سازد، به‌طور اجمال گویای این است که خداوند در این انتقال و به عبارت دیگر در این مکالمه، یک سلسله حقایق و ارزش‌های فکری و دستورات عمل‌هایی

را در خصوص سعادت و هدایت بشر، از عالم ملکوت به پیامبر برگزیده خود می‌رساند؛ به عبارت دیگر ملاحظه دو آیه با هم بیانگر این است که محتوای کلام و مکالمه، همان معارف الهی است که به سعادت بشر و تکامل وی مربوط می‌شود و پیامبر قبل از این به آن راه نداشته است، خداوند آن‌ها را از خزائن علم خود به قلب پیامبر القا می‌کند و ارائه این آگاهی‌ها و معارف که آیه دوم از آن به «نور» تعبیر می‌کند، راه یافتن بندگان را به صراط مستقیم به دنبال خواهد داشت.

تا بدین جا درباره مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده ارتباط سخن گفته و از طریق آنان به حوزه مقصد که همان وحی می‌باشد، رهنمون شدیم. در کنار مؤلفه‌های ذکر شده، یکی از عواملی که در علم ارتباط‌شناسی بدان توجه می‌گردد، عامل پارازیت است. پارازیت، هر عاملی است که باعث ایجاد اختلال در فرایند ارتباط گردد.

همان‌گونه که در بررسی مؤلفه‌های قبل اشاره شد، ارتباط خداوند با نبی از هرگونه عاملی که ارتباط را مختل و یا دچار خدشه کند، مبراست؛ چراکه عوامل موجود در فرایند وحی منفعل بوده و تنها انتقال‌دهنده و یا گیرنده محتوای صادره از پروردگار هستند و خود، نقش فعال ایفا نمی‌کنند.

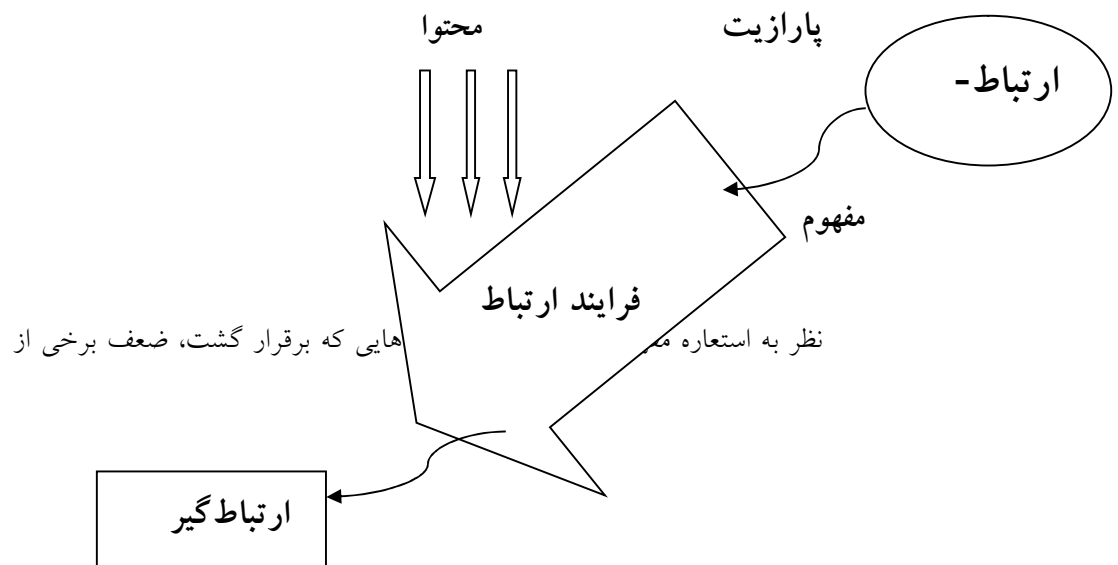
خداوند به عنوان موجود مطلق، از طریق کامل‌ترین زبان (عربی) بر قلب نبی نازل کرده است. نبی نیز صرفاً گیرنده وحی است و بدون ممزوج کردن یا تأثیرپذیری از پیشینه‌های علمی و یا چارچوب‌ها و قالب‌های قومی و معرفتی خود، وحی را دریافت و ابلاغ می‌کند. کسانی که به قرائت فرهنگی وحی به‌ویژه قرآن کریم معتقدند - یعنی بر این باورند که وحی را باید در چارچوب فرهنگی زمانه خود موشکافی و فهم کرد - خود وحی را مورد مذاقه قرار نداده و فرایند وحی را در مرحله تکوین در نظر نگرفته‌اند، بلکه به وحی در مرحله کتاب الله پرداخته‌اند نه در مرحله کلام الله.

باورمندان به تاریخیت نص، «قرآن کریم» را در منصب فاعلیت وحی نشانده، ارتباط‌گر در بیان آنان قرآن کریم است نه خداوند (توکلی‌بینا، ۱۳۹۶، ص ۸۹). آنان متن قرآن را محصولی فرهنگی می‌دانند که طی ۲۳ سال در درون فرهنگی خاص شکل

گرفته است (قائمی‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۵۶۰). آنان با تاریخی‌دانستن تکوین متن، دلالت‌های آن را با شرایط عینی صدر اسلام گره می‌زنند (همان، ص ۵۶۲)؛ یعنی عملاً احکام الهی در قرآن کریم متأثر از عرب جاهلی است و با آن ارتباط دارد. در این صورت فرهنگ صدر اسلام و عرب جاهلی می‌تواند در فرایند وحی به عنوان پارازیت به شمار آید و محتوای ارسالی خداوند را خدشه‌دار کند. در جواب باید بیان داشت که این مسئله در صورت صحت، در فرایند دریافت وحی نبوده، بلکه تمام قائلان به این نظریه تاریخت را مربوط به نص قرآن کریم می‌دانند نه مرحله دریافت وحی استماعی از جانب پروردگار. وانگهی فرهنگ جاهلی ویژگی‌هایی دارد که به خاطر آنها آیات با این فرهنگ ارتباط می‌یابند؛ بنابراین در هر زمانی این عناصر و ویژگی‌ها تحقق یابند، احکام مذکور نیز نمایان می‌شوند (همان، ص ۵۸۸).

بنابراین آنچه به سمع ما می‌رسد، عین همان است که از مبدأ متعال تنزل کرد و بر سمع و قلب پیامبر فرود آمد و هیچ‌گونه دگرگونی در آن راه نیافت و لازم است آیات الهی را با همه خصوصیتی که دارد در گوش دل جا داد تا سامعه، ظرف آیات کریم گردد و نه معبر آن؛ چراکه خداوند در این باره می‌فرماید: «تَعَيَّنَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» (حاقه: ۱۲)؛ بنابراین اگر ما همراه با همین آیات الهی ترقی کنیم و به درستی به آن اعتصام جوییم یقیناً به عالی‌ترین مراتب آن خواهیم رسید.

ساختار فرایند ارتباط



برداشت‌های مرتبط با وحی آشکار می‌گردد.

از سنخ ارتباط‌بودن وحی بدین معناست که وحی حیثیت دو سویه دارد؛ لذا وحی ساخته و پرداخته ذهن نبی و یا تجلی شخصیت درونی نبی و یا نبوغ نبی نیست، بلکه منشائی بیرون از نبی دارد؛ عده‌ای منشأ و مبدأ وحی به انبیاء را جن و... دانسته، به‌طورکلی منبعی غیرالهی برای وحی قائل هستند و عده‌ای نیز منشأ و مبدأ وحی به انبیاء را عقل فعال می‌دانند که بنا بر قرآن کریم هر دو قول باطل است. قرآن کریم نقش ارتباط‌گر در فرایند وحی را خداوند می‌داند که بیرون وحی را بر نبی خود نازل می‌کند. نبی دارای نقشی منفعل و صرفاً گیرنده در فرایند است؛ به‌طوری‌که ذره‌ای در محتوا و الفاظ وحی تغییر ایجاد نمی‌کند. با همین بیان ضعف اقوالی که نبی را فعال در فرایند وحی می‌دانند، روشن می‌گردد؛ اقوالی که معتقدند نبی ابتدائاً توسط کمال قوه عاقله حقیقت وحی را دریافت می‌کند و سپس از طریق کمال قوه متخیله برای آنها صورت‌سازی می‌کند.

بنا بر آیات قرآن کریم مفهوم دریافت‌شده توسط نبی کاملاً منطبق با محتوای ارسال‌شده از سوی خداوند است؛ لذا نظریاتی که معتقدند نبی پس از دریافت وحی، برداشت و خوانش خود را بر مردم ارائه می‌کند، با بیان قرآنی سازگار نمی‌باشد. بدین ترتیب نقطه ثقل این مقاله در درجه نخست دستیابی به جنس تعریف وحی از نگاه قرآنی است. در نگاه قرآنی، وحی ارتباط است و همین نکته افتراق نگاه قرآنی و غیرقرآنی را روشن می‌گرداند؛ برای مثال وحی اتصال و اتحاد با عقل فعال - بنا بر نگاه فلاسفه - نیست یا وحی مواجهه - بنا بر نظر تجربه دینی - نیست، بلکه وحی، ارتباطی روشن میان خداوند و نبی است که طی آن معارفی دریافت می‌گردد؛ لذا وحی قرآنی دارای دو جنبه ارتباطی و معرفتی می‌باشد.

در درجه دوم بنا بر مفهوم‌سازی الهی، وحی از سنخ کلام دانسته شده است که شنیده می‌شود. صحبت از چگونگی این کلام به مقاله دیگری موکول می‌گردد.

نتیجه گیری

اصل سخن گفتن خداوند با انسان، ثابت و مسلم است. چگونگی این تکلم به صورت مانعة‌الخلو در سه قسم منحصر است: وحی، از پشت حجاب و فرستادن رسل. این سه قسم، مانعة‌الجمع نیستند. با توجه به گوناگونی اشکال وحی، باید در مفهوم کلام و تکلم الهی و در نقطه مقابل سمع و استماع، بسط مفهومی قابل توجهی ایجاد کنیم تا به درک مفهوم‌سازی پروردگار از وحی نائل آییم؛ چراکه خداوند هنگامی که در صدد بیان مقسم این تقسیم است، از ریشه «ک ل م» بهره می‌جوید که بر اساس این آیه شریفه تمام انواع وحی ذیل کلام و تکلم قابل جمع هستند.

با توجه به آیات قرآنی، استعاره مفهومی «وحی، ارتباط است» به دست می‌آید که در آن وحی (حوزه مقصد) به استمداد ارتباط (حوزه مبدأ) شناخته و روشن می‌گردد. در طول مقاله بخش اعظمی به بیان استعاره‌های زبانی موجود در متن قرآن کریم پرداخته شده است که از طریق همین گزاره‌های زبانی به استنباط استعاره مفهومی دست یافتیم؛ برای مثال اشاره به حیثیت «دو طرف داشتن وحی»، اشاره قرآن به نزول وحی از جانب خداوند که در قالب ارتباط‌گر بیان شده، اشاره به نقش نبی در آیات قرآن کریم به عنوان ارتباط‌گیر، اشاره به زبان عربی قرآن به عنوان کد، اشاره به فرشتگان به عنوان کانال و... که در تمامی این موارد آیات قرآنی - که از طریق آنان به استعاره مفهومی دست یافته شد - ذکر گردید. از کنار هم قرار دادن این نشانه‌های زبانی موجود در متن قرآن کریم به استنباط استعاره مفهومی «وحی، ارتباط است» نائل آمدیم.

بر خلاف ترجمه‌های متداول که وحی را فقط پیام دانسته‌اند، این مقاله با استفاده از استعاره مفهومی بیان می‌دارد که وحی حیثیت ارتباطی نیز دارد. در مطالعات پیشین، این مطلب با توجه به واکاوی‌های واژه وحی نیز مشخص نشده و به تفکیک دو کاربرد معنایی وحی توجه نشده است.

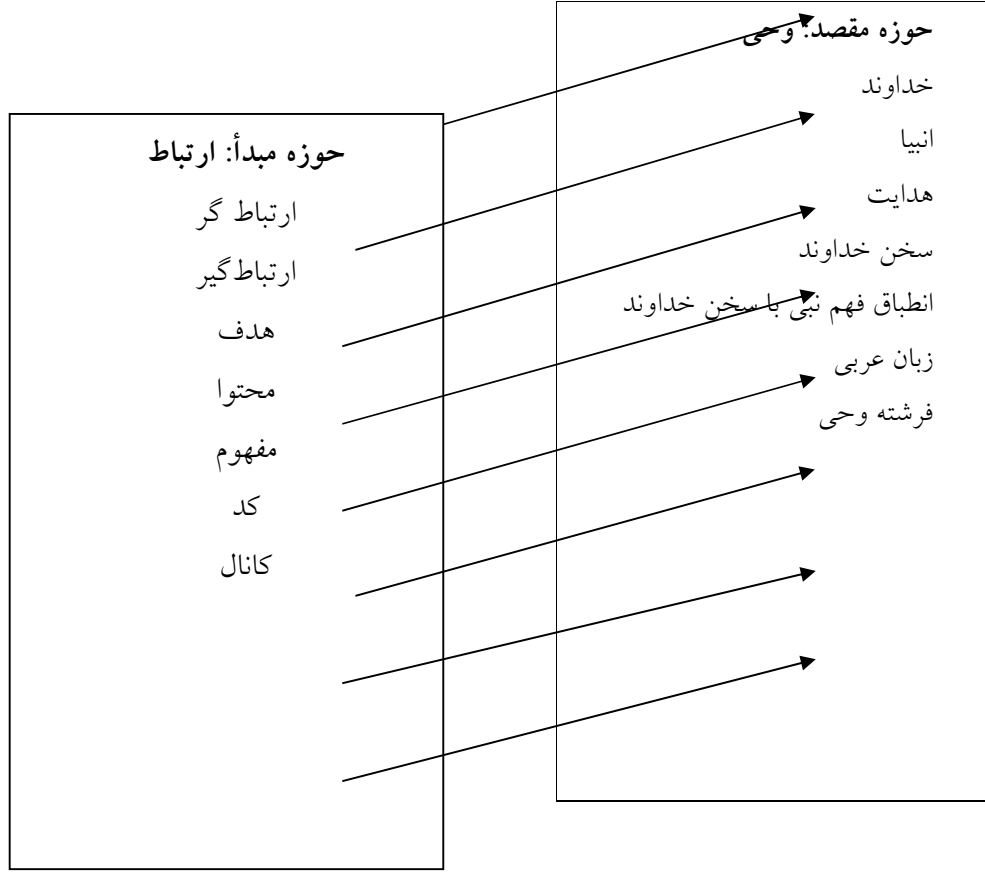
نقطه عزیمت در این پژوهش طبق آیات قرآن کریم است؛ یعنی حرکت از همان حوزه مبدائی که خداوند در قرآن ذکر نموده است (ارتباط)، به سمت حوزه وحی و

شناخت نسبی وحی. اساساً ارتباط فراتر و گسترده‌تر از پیام است و همان‌گونه که مؤلفه‌هایش در مقاله ذکر گردید، دارای هفت مؤلفه است؛ اما پیام تنها دارای سه مؤلفه گیرنده، فرستنده و محتواست.

نوع مفهوم‌سازی ارتباط وحیانی بر اساس الگوی گوینده- شنونده است که این خود مؤید آن است که وحی از سنخ ارتباط کلامی است.

با کمک نظریه استعاره مفهومی میان قلمرو وحی و ارتباط نگاشت‌هایی را برقرار می‌کنیم؛ نگاشت‌هایی که از انطباق مؤلفه‌های فرایند ارتباط بر فرایند وحی به دست آمده است. وحی نیز به‌مانند ارتباط دارای مؤلفه‌هایی است که فرایند وحی را شکل می‌دهند: ارتباط‌گر، ارتباط‌گیر، هدف، محتوا، مفهوم، کد و کانال.

ارتباط وحیانی ارتباطی است که دو طرف دارد و ارتباط‌گر در فرایند ارتباط، خداوند است و از این طریق اقوالی که قائل هستند وحی حاصل نبوغ نبی و ارتباط او با جنیان ... است، رد می‌شود. ارتباط‌گیر در فرایند ارتباطی وحی، نبی است و او نقش منفعل دارد.



منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن‌عاشور، محمدالطاهر؛ تفسیر التحریر و التنویر؛ بیروت: مؤسسه التاریخ، [بی تا].
۲. ایزوتسو، توشیهیکو؛ خدا و انسان در قرآن؛ ترجمه احمد آرام؛ تهران: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۳.
۳. برازش، علیرضا؛ تفسیر اهل بیت (ع)؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۴.
۴. بیضاوی، ناصرالدین محمد؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
۵. توکلی بینا، میثم؛ مکتب تأویلی و گفتمان وحی: واکاوی آرای قرآن‌شناختی نصر حامد ابوزید؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۶. جوادی آملی، عبدالله؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ قم: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.
۷. —؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید، وحی و نبوت در قرآن؛ قم: اسراء، ۱۳۹۲.
۸. حامد ابوزید، نصر؛ معنای متن؛ ترجمه مرتضی کریمی‌نیا؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۹. رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۱۰. زحیلی، وهبه بن مصطفی؛ تفسیر المنیر؛ بیروت: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
۱۱. سیوطی، جلال‌الدین؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۳ق.
۱۲. عبدالکریمی، سپیده؛ فرهنگ توصیفی زبان‌شناسی شناختی؛ تهران: نشر

- علمی، ۱۳۹۳.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۱۵. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۶. طبیب، سیدعبدالحسین؛ اطیب البیان فی تفسیر القرآن؛ تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۸.
۱۷. فضل الله، سیدمحمدحسین؛ تفسیر من وحی القرآن؛ بیروت: دارالملاک للطباعه و النشر، ۱۴۱۹ق.
۱۸. فیض کاشانی، محسن؛ کتاب الصافی فی تفسیر القرآن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۹ق.
۱۹. قائمی‌نیا، علیرضا؛ استعاره‌های مفهومی و فضاها‌ی قرآن؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۶.
۲۰. —؛ معناشناسی شناختی قرآن؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.
۲۱. —؛ «نقش استعاره‌های مفهومی در تفکر دینی»، قیسات؛ ش ۵۴، ۱۳۸۸.
۲۲. قدردان قراملکی، محمدحسن؛ آیین خاتم: پژوهشی در نبوت و خاتمیت؛ تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷.
۲۳. قمی مشهدی، محمدرضا؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب؛ تهران: شمس الضحی، ۱۴۳۰ق.
۲۴. کاشانی، فتح‌الله؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین؛ قم: نوید اسلام، ۱۳۸۹.

۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب؛ اصول کافی؛ تهران: جهان آرا، ۱۳۸۷.
۲۶. کوچش، زولتان؛ زبان، ذهن و فرهنگ: مقدمه‌ای مفید و کاربردی؛ ترجمه جهان‌شاه میرزاییگی؛ تهران: آگاه، ۱۳۹۵.
۲۷. گیررتس، دیرک؛ نظریه‌های معنی‌شناسی واژگانی؛ ترجمه کوروش صفوی؛ تهران: نشر علمی، ۱۳۹۳.
۲۸. محسنیان راد، مهدی؛ ارتباط‌شناسی؛ تهران: سروش، ۱۳۹۶.
۲۹. مفید، محمد بن محمد؛ تفسیر الشیخ المفید؛ قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۴ق.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر؛ الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل؛ قم: مدرسه الامام علی بن ابیطالب علیه السلام، ۱۴۲۱ق.
31. Driven, R., Wolf, H.-G. & Polzenhagen, F.; “Cognitive Linguistics and Cultural Studies”, in Geeraerts, D. and Cuyckens, H (ed); **The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics**; New York: Oxford University Press, pp.1203-1221, 2007.
32. Grady, J. E.; “Metaphor” in Geeraerts, D. and Cuyckens, H (ed); **The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics**; New York: Oxford University Press, pp.188-213, 2007.
33. Lakoff, George; “The Contemporary Theory of Metaphor”, In Andrew Ortony (ed); **Metaphor and Thought**; Cambridge University Press, pp.202-251, 1992.
34. Lakoff, George. Johnson, Mark; **Metaphors we live by**; Chicago: the University of Chicago Press, 1980.
35. Lakoff, George & Johnson, Mark; **Philosophy in the flesh: the embodied mind and its challenges to western thought**; New York: Basic books, 1999.
36. Lee, David; **Cognitive Linguistics**; New York: Oxford University Press, 2001.